

زمینه های اجتماعی تکوینِ تفکر فلسفی

در یونان باستان

شناختِ گروه های اولیه انسانی از جهان و از خود، با پراتیک اجتماعی و زنده گی عینی آنها پیوند ارگانیک داشت. این نظریه که بر اساس نگرش علمی از تاریخ - به شمول تاریخ اندیشه ها و شناختها - استوار است، از سوی ایده آلیزم مردود شمرده می شود. ایده آلیزم، از «افلاطون» گرفته تا «سارتر» و «هایدگر»، شعور و کارکرد آن را - و در نتیجه شناخت را - چیزهایی مستقل از هستی تاریخی و مشخص آدمها می پندارد.

«سرچشمه های تکفر یونانی»، اثریست از «ژان پی - یر ورنانت Jean - Pierre Vernant»، استاد فقید در کالج فرانسه، عضو چندین اکادمی علوم و برازنده ترین متخصص تاریخ تفکر یونانی، که در سال ۲۰۰۹، پنجمین تیراژ از چاپ دهم آن به بازار کتاب فرانسه آمد.

نویسنده در این اثر، نشان می دهد که چه گونه زنده گی اجتماعی یونانیان باستان تفکر فلسفی و جهانبینی آنان را تکوین بخشید.

من خطوط کلیدی بررسی نویسنده را در اینجا به طور فشرده در اختیار پارسی زبانان قرار می دهم. پژوهش استاد (ورنانت) مؤید تیوری ماتریالیزم تاریخی است و اهمیت علمی آن در کار بست متودولوژی علمی در تاریخ تفکر است.

خلاصه:

کتاب «سرچشمه های تفکر یونانی» به بررسی زمینه های عینی و اجتماعی تکوین تفکر علمی و فلسفی در یونان باستان پرداخته، روند دگر گونیهای فکری را بین سده های دوازدهم و پنجم پیش از میلاد، دنبال می کند. در این اثر راستاهای اساسی گذار از دوران شاهی "میسین" به دولت - شهرهای دموکراتیک که با افول اسطوره و تکوین تفکر خرد بنیاد (عقلانی) همراه بود، بیان گردیده اند. در این گذار سه ویژه گی تکامل به طور عمده مورد بررسی قرار گرفته اند:

^۱ در گام نخست چنان عرصه یی از تفکر شکل گرفت که کاملاً خارج از حوزه مذهب بود. «طبیعت شناسان» (فیزیسیستها) ایونیا (Ionie) در باره تکوین

جهان و پدیده های طبیعی، توضیحات غیر مذهبی ارائه کردند. قدرتهای آسمانی که در سنتهای مذهبی و آفریده های شعرای مذهب گرا چون «هیزیود» (Hesiod) جایگاه مرکزی داشتند، آگاهانه از عرصه تفکر در باره جهان رانده شدند.

^{۲-} در گام دوم تصور چنان نظم از جهان پیش کشیده شد که نی بر اساس قدرت باری تعالی، بل، بر بنیاد قوانین درونی خود جهان، استوار بود.

^{۳-} در نهایت، تفکر نامبرده خصلت عمیقاً هندسی داشت، به این معنی که این تفکر در عرصه های نجوم و کیهانشناسی، جهان طبیعی را در چوکات یک فضای کاملاً هندسی تصور می کرد که در آن، عناصر طبیعت با هم روابط بالمثل، متناظر و حتا برگشت پذیر به یکدیگر را ایجاد می کردند که هیچ گونه ربطی با خصلتهای مذهبی چون شوم بودن، سرمدی بودن، دوزخی بودن و غیره نداشتند.

این سه ویژه گی تفکر یعنی غیر مذهبی بودن، درونی انگاشتن نظم جهان، بینش و پنداشت هندسی از جهان (که جهان را در فضای مطلقاً همسان و متناظر قرار می داد) با هم پیوند ارگانیک داشتند و تفکر اولیه یونان را از گذشته های یونان و همچنان از دیگر تمدنهای خاور نزدیک، متمایز ساخت.

تحلیل تاریخی از سلطنت «میسینها» (۱۵۸۱ تا سده دوازدهم پیش از میلاد) آغاز می گردد. در این نظام شاهی، زنده گی اجتماعی به دور کاخ سلطنتی که همزمان مرکز مذهبی، سیاسی، نظامی، اداری و اقتصادی بود، سازمان می یافت. شاه به واسطه درباریان متنفذ و قشری از کاتبان کریت تبار (از جزیره کریت) همه شئون زنده گی جامعه را اداره می کرد. می شود به زبان امروزی دستگاه و گرداننده گان آن را نوعی «بیروکراسی» شمرد (سلطنت بیروکراتیک). اقتصاد کاخ محورانه مسینیها روی «برنامه ریزی متمرکز» استوار بود و تجارت خصوصی را نمی شناخت یعنی تولید و توزیع از سوی کاخ سازمان داده می شد و بازار داد و ستد وجود نداشت. درباریان صرف کارمندان دولت نبودند، بل، در واقعیت امر به حیث خدمتگاران شاه، ممثل قدرت مطلقه او بودند.

شاه (Anax) همزمان مسوول امور مذهبی و مقام عالی نظامی بود. سر لشکر که در رأس «مردم مسلح» (Laos) قرار داشت، فرد دوم قدرت به شمار می رفت. مردم روستایی که در

اطراف کاخ زنده گی داشتند زیر اتوریتة یکی از اشراف که گماشته شاه و فرمانبردار او بود، قرار داشتند، ولی، شورایی به نام «شورای کهنسالان»، موازی با گماشته شاه، از اتوریتة برخوردار بود.

روستائیان (Damos) هیچ گونه نقشی در اتخاذ تصامیم نداشتند. هجوم «دُریاییها» (Dorian) در پایان سده دوازدهم پیش از میلاد، نظام «کاخ محورانه» را فرو ریختند و برای مدت درازی یونان را از خاور زمین جدا ساخت. یونان به اقتصاد زراعتی برگشت، اداره متمرکز فروپاشید و همراه با آن، خط و کتابت خاموش شد. یونانیان در قرن نهم پیش از میلاد کتابت را از طریق «فنیقیها» بازیافتند، ولی این بار خط و نگارش امتیاز یک قشر معین کاتبان نی، بل، به حیث داشته مشترک همه، وسیله تبادل اطلاعات و تبلیغات شد. گسترش ساحه نفوذ «دُریاییها» با مرحله جدیدی از تمدن یونان یعنی «عصر آهن»، (به جای عصر مفرغ) همراه بود. از پی فروپاشی نظام کاخ محوری، شاه که حیثیت «ایزد - شاه» را داشت ناپدید گردید. "خدا" دیگر در سیمای انسانی تشخیص نمی یافت و رفته رفته از دنیای انسانی دور گردید. دیگر انسان به جهان سرمدی دسترسی نداشت.

دو نیروی اجتماعی آن نظام، یعنی اشرافیت نظامی و جامعه روستایی در برابر هم قرار گرفتند. جستجوی گونه یی تعادل بین این دو نیروی مخالف، زمینه چنان تفکر اخلاقی را فراهم ساخت که به زایش و تکوین نخستین شکل «حکمت» بشری انجامید. این اولین صورت «سوفیا» (Sophia) یا حکمت در اوایل سده هفتم پیش از میلاد پدیدار گردید.

موضوع مورد بررسی این حکمت، جهان بشری بود، نی طبیعت (phusis). عناصر ترکیبی جهان آدمها کدامهاند؟ کدام نیروها باعث برهم زدن یگانه گی و وحدت آن می گردند؟ چه گونه می توان این نیروها را هماهنگ و متحد ساخت تا از بر خورد آنها با هم، نظم زنده گی انسانی در شهر استوار گردد؟ چنین بود پرسشها و مسایلی که حکمت اولیه به آنها پرداخت. از آنجا که همه این مسایل با موضوع قدرت، اشکال عدیده آن و اجزای ترکیبی آن پیوند داشتند، "قدرت" به گونه کاملاً نومی مورد بررسی قرار گرفت.

نظام شاهی مطلقه کاملاً فروپاشید.

فرمانروایی (Arche) با تصمیمگیری دسته جمعی از طریق انتخابات همه ساله به یک فرد واگذاشته می شد. این تصمیمگیری از پی کنکاش و بحث و تقابل نظریات و مواضع صورت می گرفت. چه گونه ممکن است گروه های متقابل اجتماعی بتوانند در نظامی واحد و در وحدت نظام با هم به سر برند؟ چه گونه یگانه گی (دولت یگانه) می تواند از چندی (تنوع جامعه) برون آید و چندی از یگانه گی؟

در این زمان زنده گی اجتماعی زیر تأثیر دو موجود یزدانی، یکی «ایریس» (Eris) یا نیروی تقابل و کشمکش و دیگر «فیلیا» (Philia) یا نیروی همایش، قرار داشت. سیاست نیز شکل مبارزه (Agôn) بین آدمهای مساوی الحقوق را به خود گرفت که میدان آن حوزه عمومی (Agora) بود. دولت تمام ویژه گیهای فردی و خصوصی خود را از دست داده، به مشغله همه گانی مبدل گردید. به همین گونه «حوزه همه گانی» یا «آگورا» مرکز سیاسی و طراحی دولت - شهر (Polis) شد. یادآور باید شد که دولت - شهر بین سده هفتم و هشتم بنا یافت.

تشکیل دولت - شهرها، نقش تعیین کننده را در عرصه تفکر داشتند، زیرا در آنها سخن (کلام) (Logos) به حیث وسیله مسلط در زنده گی اجتماعی و نظام قدرت، تبارز کرد. کلام هیئت مباحثات مبتنی بر تقابل و برخورد اندیشه ها را در

ملای عام به خود گرفت که در نهایت، مردم یکی از جوانب درگیر را بر می گزیدند. در این فضا بود که سیاست و «لوگوس» با هم در آمیختند و مسایل مربوط به زنده گی دولت - شهر از عرصه خصوصی به حوزه عمومی انتقال کردند. مردم عامه (demos) به زنده گی معنوی شهر - جامعه (پولیس) راه یافتند و خود معرفت (شناخت) به حیث یک موضوع قابل بحث در حوزه همه گانی یا ملای عام، مطرح گردید. خط (نگارش) باعث غنماندی و گسترش ساحة بیان و نمایش اندیشه ها و شناختها گردید. خط همانند زبان، داشته مشترک تمام شهروندان شد. در عرصه مذهبی، تشکل فرقه های باطنیه این امکان را به وجود آورد که سالکان، پس از طی مراحل طریقت خاص هر فرقه، به مقام رهایی فردی در ماورای بندهای اجتماعی، برسند. این گونه حکمت ادعا داشت که انسان را از درون تغییر می دهد و به او مرتبتی عالی چون مقام ایزدی ارزانی می دارد، یعنی از او یک «حکیم» می سازد. این حکمت، یا سوفیا یا فیلسوفیا، راه تحقیق و تذکیه نفس را گشود ولی مراسم کهن تمرکز روحی و حالات عروج نفس (خلسه یا ecstasy) برای وصول به الوهیت را کماکان در خود نگهداشت.

فلسفه در آغاز پیدایش خود دچار یک ابهام بنیادی بود: روحیه باطنی گری و سرگرایی از یک سو و بحث و مجادله فکری در حوزه عامه از سوی دیگر. در عرصه سیاسی، وحدت و یکپارچه گی شهر - جامعه یا دولت - شهر بر این واقعیت تکیه داشت که در آن آدمها به حیث "افراد مشابه" با هم می زیستند. این همسانی یا شباهت، روابط بالمثل و بالمقابل را بین آنان ایجاد می کرد، نی روابط مبتنی بر سلسله مراتب (بین فرادستان و فرودستان یا حاکمان و محکومان) را. آنانی که به امور دولتی اشتغال می ورزیدند خود را "افراد همسان" (Homoioi) و حتا "افراد مساوی" (Isoi) معرفی میکردند. در سده ششم پیش از میلاد، مشارکت و سهمگیری

مساویانه شهروندان در اعمال قدرت با مفهوم «ایزونومیا» (Isonomia) یا همسانی، افاده می شد. دموکراسی مبتنی بر «همسانی» ویژه گی سرشتی دولت - شهر (Polis) ها بود.

در دولت - شهر، یا شهر - جامعه، موقف سرباز با موقف شهروند یکی بود، یعنی هرکسی که در تشکیل نظامی شهر سهیم می شد، همزمان در نظام سیاسی آن شریک می گردید. از سرگیری تجارت با خاور زمین در سده هفتم پیش از میلاد، اشتیاق به ثروت و گروه جلال را در اشرافیت یونان برانگیخت. انباشت ثروت و تمرکز زمین در دست کوچکی از آدمها، جامعه را به دو اردوگاه مخالف تقسیم کرد. این واقعیت به حیث یک وضعیت بی نظمی (anomia) در جامعه احساس می شد. جامعه، خواهان برقراری مجدد برابری مبتنی بر سنتها و روحیه زنده گی جماعتی پیشین بود. تلاش در راستای حذف امتیازات ثروتمندان و استقرار موازن عادلانه و برابره جهت ایجاد یک "شهر - جامعه" متحد و یک پارچه تمام عرصه های زنده گی اجتماعی را فرا گرفت.

تفکر اخلاقی سده ششم روی موضوع «ثروت» که به حیث یک قدرت نوین حد ناپذیر، در زنده گی شهر - جامعه تبارز کرده بود، متمرکز گردید. ثروت، برخلاف دیگر انواع قدرت، وسیله بی برای رسیدن به هدف نبوده، بل، خود به حیث هدفی ظهور کرد که آدمها را به بیشتر داشتن نسبت به دیگران ترغیب می کرد. در برابر این اشتیاق به ثروتمندتر شدن، آرمان دیگری تکوین یافت که نوعی تعادل و میانه روی را در ثروت اندوزی موعظه می کرد. این آرمان در وجود یک نظام سیاسی توسط طبقه متوسطی تحقق یافت که در حد وسط دو طبقه متخاصم - ثروتمندان و ناداران - قرار داشت. قانون، خصلت سراسری به خود گرفته بر همه گان، طور یک سان تطبیق می گردید. همین ضرورت برپایی زنده گی متعادل اجتماعی در چوکات تاریخ مشخص برخورد و تخصم بین دو گروه بود که "حکیمان" را به تدوین "اخلاق" (Ethique) یا «حکمت عملی» کشاند که هدف آن، استقرار نظم در شهر - جامعه بود. مؤسسات دوران سولون (Solon) بر بنیاد چنان برداشتی از برابری استوار گردیدند که ممثل نوعی "تعادل" در جامعه گردیدند. قوانین دوره «سولون» موازینی را معین ساخت که استقرار و حفظ تعادل و هماهنگی (homonoia) زنده گی گروه های انسانی را در نظر داشتند.

روابط استوار بر سلطه گرایی یعنی روابط حاکمیت فرادستان بر فرودستان، جای شان را به مناسبات بالمثل بین افراد همسان و هم صف واگذاشت. این مناسبات جدید به وسیله یک جریان دموکراتیک که مدافع برابری (Isonomia) بود، دفاع می شد. اصلاحات کلیستین (Clisthene) جامعه را به ده قبیله مشابه تقسیم کرد. سال به ده ماه تقسیم گردید تا هر قبیله بتواند سال یکبار، برای مدت یک ماه مسوولیت کمیسیون دایمی شورا را به دست گیرد.

در نظام مبتنی بر برابری ("ایزونومیا") شهروندان از موقف همسان برخوردار بودند و همه با هم یک «جهان همبسته و واحد» را تشکیل می دادند.

در سده ششم پیش از میلاد، در آسیای صغیر در میلطه (میلتوس) ایونیا - که یکی از مستعمرات یونان بود - مطالعه طبیعت یا فوزیس (Phusis) جای تفکر اسطوره یی قدیم را گرفت. از دیدگاه طبیعت شناسان (Physicien) ایونی، انسانها، ایزد و کاهنات، جهان همسان و واحدی را می سازند که مستقل از زمان طابع عین قوانین اند. نیروها و قوانین آغازین تا امروز عمل می کنند. پس دست یافتن به شناخت امور امروزین در واقع دست یافتن به شناخت آغاز و مبدا نیز است.

در «ایونیا» بود که «تالس» (Thales)، «اناکسیماندر» و «انکسیمنس» طبیعت را موضوع مطالعه خود قرار دادند و از آن یک تصور کلی یعنی یک تیوریا (Theoria) ارایه کردند. در این تیوری از خلقت و آغاز جهان، ترکیب آن، نظم و پدیده های طبیعی، آن چنان توضیحاتی پیشکش می شوند که هیچ گونه ربطی با افسانه های تکون خدایان، تکوین جهان، نیروهای اولیه فرا طبیعی و دیگر قصه پردازایهای اسطوره یی که در آثار شاعرانی چون «هومر» و «هزیود» باز آفرینی شده اند، ندارد. آنان حتا به خدایان مذهب رسمی که در ذهنیت عامه و مراسم مذهبی، با نیروهای طبیعی پیوند دارند، کوچکترین اشاره یی نمی کنند.

از دیدگاه فیزیسنه‌های «ایونی»، همه چیز طبیعت است. انسان، خدا و جهان، طبیعت واحدی را می سازند که در آن، در همه جا، عین عوامل و نیروها عمل می کنند. نیروهای طبیعت در آغاز به همان گونه کنش داشتند که امروز دارند. در آغاز، آتش به همانگونه لباسها را خشک می ساخت که امروز می سازد! عبور از پرویزن به گونه یی که امروز رخ می دهد، همیشه چنین رخ داده است. از آنجا که طبیعت، یگانه است، زمان نیز در آن یگانه است. رویدادهای آغازین جهان، چیزهایی جز رویدادهای پیش پا افتاده امروزین نیستند، چون بر اساس عین قوانین و عوامل تکوین یافته بودند. بدینگونه نقاب سرآمیز از رخ رویدادهای آغازین فرو افتاد! در تفکر اسطوره یی، تجارب روزمره اکنون صرف در پرتو رویدادهای خارق العاده خدایان در آغاز تکوین جهان، قابل فهم بودند و معنا می یافتند. تفکر ایونی این برداشت را باژگون ساخت: پدیده های امروزین، تعبیر رویدادهای آغازین را با خود دارند. توضیح گذشته ها از طریق شناخت امور روزمره کنونی ممکن گردید.

این "انقلاب فکری" چنان آنی و عمیق و توضیح ناپذیر از دیدگاه علیت تاریخی، جلوه کرد که به حیث «معجزه یونانی» شهرت یافت. ولی، بررسی دقیق این پدیداری نشان می دهد که

هیچ گونه معجزه‌ی در کار نبوده است. تحلیل تحولات تاریخی آن روزگار، کلید درک پیدایی تفکر جدید را به دست می‌دهند.

«طبیعت‌شناسی» (Phusis) «ایونی» که هنوز با شیوه‌های تجربی‌آشنایی نداشت، عین برداشتهای مذهبی را در شکل غیر مذهبی با یک زبان انتزاعی ارایه می‌کرد. با آنکه «اناکسیماندر» (Anaxemander) ابهامات مفهوم تکوین (Genesis) را که همزمان به معنای زایش و مبدأ بود، رد می‌کرد اما نوعی انطباق و رابطه بین یزدان زایی (Theogonie) اسطوره‌ی و فلسفه او کاملاً مشهود است. ساختار کلی تفکر اسطوره‌ی و ساختار نظام اندیشه‌ی «اناکسیماندر» هر دو یکی اند. هر دو از یک حالت قدیم فاقد صورت {بی‌نظمی مطلق یا (chaos) در اشعار اسطوره‌ی هیزیود؛ نامتناهی نامتعیین (Apeiron) در فلسفه اناکسیماندر} سخن می‌رانند. از آن «واحد قدیم یا نخستین»، به تدریج در جریان یک روند جدا شدن و تفکیک، جفتهای متقابل ظهور می‌کنند: ظلمت و روشنایی، گرم و سرد، خشک و تر، بالا و پائین و غیره. این جفتهای حوزه‌های مختلف هستی را محدود می‌سازند: آسمان گرم و درخشان، هوای تیره و سرد، زمین خشک و بحر تر. این جفتهای با آمیزش خود باعث زایش و مرگ تمام زنده‌ها (نباتات، حیوانات و انسان) می‌گردند.

اما با وجود این همسانی در ساختار تفکر اسطوره‌ی و تفکر «اناکسیماندر»، تفاوت‌های بنیادی نیز پدیدار گردیدند.

طبیعت‌شناسان (فیزیسنها) نامبرده با آنکه از تصویرهای اسطوره‌ی در بیان‌شان استفاده می‌کردند، با طرح کردن مسایل مربوط به منشأ و نظم کائنات جداً خواهان پاسخها و توضیحات بنا یافته بر خرد بودند. فلسفه نو ظهور با کنار گذاشتن مذهب، نظم موجود در جامعه را بنیاد توضیح نظم کائنات ساخت.

یا به دیگر سخن چه گونه‌گی زنده‌گی اجتماعی آن وقت را روی پرده کیهان انداخت. پنداشتی را که تفکر سیاسی و اخلاقی از مسأله نظم و قانون در جامعه تدوین کرده بود، برای توضیح طبیعت مورد استفاده قرار گرفت. هماهنگی و تجانس اجتماعی، الگوی هماهنگی تمام کائنات گردید؛ در کائنات نیز، اجزا (همان افراد در جامعه) از قوانین واحدی پیروی می‌کنند.

فیزیسنهای «ایونیا» جهان را هندسی ساختند، یعنی نظم آن را در فضا به وسیله هندسه (که همزمان امکان نقشه‌کشی - کارتوگرافی - را فراهم می‌سازد) توضیح دادند.

«اناکسیماندر» با قرار دادن زمین در مرکز کائنات صفحه جدیدی در کیهانشناسی گشود. زمین چون در مرکز قرار دارد، یعنی در فاصله مساوی با تمام نقطه‌های گنبد آسمان یا چرخ فلک و ایستاده است، نیازی به متکا ندارد و به طور خود بوده و طبیعی در فضا معلق است. وی

فضا را «حسابی» کرد یا بهتر بگوییم ریاضیات را بر فضای کیهانی تطبیق کرد. او بود که تساوی و تناظر نیروهای طبیعت را به حیث قانون اساسی کیهان مطرح کرد یعنی گونه‌ی همسانی یا (Isonomia) را از جامعه به کیهان انتقال داد.

فضای سیاسی دولت - شهر نیز مطابق عین الگو نظم یافته بود: قدرت (archè) در بالا نی، بل در مرکز (es meson) قرار داشت. میدان مرکزی شهر یا «آگورا» (Agora) که در واقع میدان زنده گی عامه بود، به حیث مرکز، تمام شهروندان را در فاصله همسانی از خود قرار می داد و از آنها افراد مساوی با هم (Isoe) می ساخت. اگر روند پیدایی نخستین تفکر فلسفی را به طور خلاصه بیان کنیم می توانیم بگوئیم که **نظم جهان انسانی به حیث الگوی توضیح نظم کیهان مورد استفاده قرار گرفت.**

از این قرار در مکتب «میلطه»، در ایونیای آسیای صغیر بود که گونه‌ی از خرد یا عقل تکوین یافت؛ گونه‌ی از خرد، نی خرد ناب مطلق میتافیزیکی! این نخستین شکل خرد (راسیونالیته)، فرآورده روابط معین اجتماعی - تاریخی در سرزمین یونان بود، جایی که زنده گی شهر - جامعه (Polis) در ملای عام «آگورا» مورد بحث و کنکاش قرار می گرفت.

فلسفه که در آغاز ریشه در سیاست داشت، به تدریج از آن جدا شد و نخستین فیلسوفی که این جدایی کامل را بنیاد نهاد، «پارمینید» (Parmènid) بود که برای بار اول پرسشهایی را درباره ذات وجود و سرشت شناخت و پیوند این دو، مطرح کرد و بدینگونه دفتر جدیدی از تفکر بشری در «میلطه»، گشوده شد.

برگرفته از شماره ۵۱ نشریه آینده